

۳۱ فروردین ۱۳۹۸ - شماره: ۱۱۸

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

قتل عام بشر!

نویسنده مقاله:

الیاس حکیمی

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر!

هشدارها خبر از فجایعی عظیم و بلایایی بزرگ و آزمون‌هایی سخت و کشتارهایی جمعی می‌دهد!!
 قتل عامی سراسری به دست خود عامه! انسان به یاد مجازات بنی اسرائیل می‌افتد؛ آن گاه که به جای
 خلیفه‌ی خداوند، پیرو سامری شدند!! و به جای آیات خداوند، زوزه‌ی گوساله را معجزه پنداشتند!!
 چه راست و درست گفت برادرم بهروز قاسملو در مقاله‌ی خواندنیش:

«...آیا اندازهای خدا را نمی‌بینید و نمی‌شنوید؟! با صیحه‌هایش در آسمانتان بانگ می‌زند!
 با زلزله‌هایش زمینتان را می‌لرزاند! با شیاطین جنی و انسی، به خاطر آنچه دست‌هایتان پیش
 فرستاده، ذلیل و بدبخت و بیچاره‌تان کرده است! آیا باز هم به خودتان نمی‌آیید؟!...»

هشدارها و چشم‌غره‌ها را از بالا و پایین شنیدید و دیدید، ولی به چپ و راست روی گردانیدید و گفتید: «با ما
 نبود!! درباره‌ی ما نبود!!» آن قدر این را خواهید گفت تا آن که ناگهان، در روزی و ساعتی که هرگز گمانش را
 نمی‌برید، از بالا و پایین و چپ و راست و پیش و پس شما را فروپيچند و درهم شکنند و تکه‌ی بزرگتان همین
 گوش‌هایی باشد که با آن نشنیدید!!! و چشم‌هایی باشد که با آن نخواندید و زبان‌هایی باشد که با آن فریاد نزدید!!

۱. سخنی با مردم معترض در ایران.

این، آخرین فریادهای فریادگر است:

«...هرآینه او پیش از شما امت‌های بسیاری را در خاک فرو کرده یا به زیر آب فرو برده، بلکه تمدن‌هایی را نابود ساخته و قاره‌هایی را ناپدید نموده است! کجاست تمدن بین النهرین که خاستگاه اساطیر است و کجاست پادشاهی شکوهمند ایران و روم؟! کجا هستند بنا کنندگان اهرام مصر و کسانی که سنگ‌های عظیم را چون خشت‌های کوچک بر هم می‌نهادند؟! کجاست آتلانتیس آن قاره‌ی گم شده که می‌پندارند زمانی وجود داشته است؟! کجایند اقوام گم شده که کسی جز او از سرنوشت آن‌ها آگاه نیست؟! آیا او نمرود را هلاک نکرد و فرعونیان را به دریا نریخت و عاد و ثمود را از زمین برنداشت و آنانی را که هفت پادشاه در برابرشان سجده می‌کردند و پانصد برده تخت‌هایشان را بر می‌کشیدند، در حالی که هر یک گردن‌های افراشته و سینه‌های ستبر داشتند و طلا و جواهر می‌بخشیدند و لشکریان عظیم می‌آراستند و بر روی زمین می‌خرامیدند و می‌سرودند: <ما زورآورتر و برتریم و چه کسی ما را شکست تواند داد؟!> پس آنان را شکست داد و بینی‌هایشان را بر خاک مالید، چونان که سوسک‌ها در گوشت‌هایشان می‌لولیدند و سگ‌ها بر استخوان‌هایشان شاشه می‌کردند!

پس اکنون چه چیزی شما را بر او جرأت داده است که در برابرش سر فرود نمی‌آورید، هنگامی که شما را به سویش فرا می‌خوانم تا حکومتش را بپذیرید، پس به سوی من سر بر نمی‌کنید و دهان‌هاتان بر من خندان است؟! آیا طیاره‌هاتان جز مانند مگس‌هایی است که می‌پزند و موشک‌هاتان جز مانند پشه‌هایی است که می‌گزند و لشکریان‌تان جز مانند مورچه‌هایی است که می‌روند؟! با یک زلزله کاخ‌هاتان فرو خواهد ریخت و با یک توفان شهرهاتان هموار خواهد شد و با یک سیل آثارتان محو خواهد گردید! کدامین اقتدار شما را نجات خواهد داد و کدامین ارتش و سلاح به شما سود خواهد رساند، هنگامی که امراض مهلک در میان‌تان شیوع یابد یا آب‌هاتان در زمین فرو رود یا چاه‌های نفت و گازتان بخشد؟! اگر دیگر باران نبارد چه خواهید آشامید و اگر دیگر گیاه نروید چه خواهید خورد؟! اگر آفت خانه‌هاتان را بگیرد به کجا خواهید رفت و اگر وحشت بر شما مستولی شود چگونه خواهید خوابید؟! کودکان‌تان را چگونه آرام خواهید کرد و زنان‌تان را چگونه تسلی خواهید داد؟!>

آیا می‌پندارید که اگر در برابرش تسلیم نشوید، آسیبی نخواهید دید و اگر حکومتش را نپذیرید، مشکلی پیش نخواهد آمد؟! هرآینه مرگ بر شما سایه خواهد انداخت، بل چیزی که مرگ را از آن دوست‌تر خواهید داشت! یکدیگر را خواهید درید و از پوست یکدیگر پوستین خواهید ساخت! پدر سر پسر را خواهد برید و پسر گوشت پدر را خواهد خورد! در همه‌ی شهر زنی پاک یافت نخواهد شد و مردی امین به دست نخواهد آمد؛ چراکه همگی تردامن و دزد خواهند بود! مانند کرم در پلیدی خواهید خزید و مانند خوک در لجن خواهید پرید! به پدر و مادران دشنام خواهید داد و

بر روی خواهر و برادران آب دهان خواهید افکند! خداوند را انکار خواهید کرد و رستاخیز را به سخره خواهید گرفت! برای شیطان سجده خواهید برد و برای شکم و فرج جان خواهید داد! نفرت جسمتان را خواهد سوخت و خشم جانتان را خواهد کاست! از هر دو تن یکی دیوانه خواهد بود، ولی کدام یک معلوم نخواهد بود! خاکتان بوی مدفوع خواهد داد و آبتان رنگ ادرار خواهد گرفت! آسمان شیون خواهد کرد، ولی کسی به آن گوش نخواهد سپرد و زمین خون خواهد برآورد، ولی کسی به آن نخواهد نگریست! تا آن گاه که در نجاست خود غرق شوید و مانند مرداری در نمک استحاله گردید! این بهترین سرنوشت شماست اگر در برابر خداوند تسلیم نشوید و این خوش‌ترین عاقبت شماست اگر حکومتش را نپذیرید!^۱

نگویید ۳ سال و ۵ سال است که این گونه فریاد می‌زند...! نگویند...! نوح علیه السلام چند سال فریاد زد و چند سال دیواره‌های کشتی نجات بخش خویش را در برابر تمسخر کافران بالا برد؟! آن گاه غرق آب در چه ساعتی و چه روزی جهان‌شان را فراگرفت و چگونه؟! این سال‌ها و ماه‌هایی که بر ما می‌گذرد برای خدای ما نمی‌گذرد! این زمان‌های ناچیز، این عمرهای ما که اگر همه‌اش را از روز نخست پا گذاشتن بر روی زمین تا امروز روی هم جمع کنی، در برابر عمر کائنات از جرقه‌ای کوچک در نیمه‌شب تاریک کمتر است (!!!)، اساساً قابل ذکر هست که آن را برای ما می‌شمارید؟! چه غره شده‌اید به یک سال و دو سال زنده ماندن و خوردن و خوابیدن بیشتر! مگر گرفته شدنش بیش از یک آن زمان می‌برد؟! چه چیزی را در برابر چه چیزی قرار می‌دهید؟! رها کنید این قیاس‌ها و مع‌الفارق‌ها را. سایه‌ی مرگ بر شهرها و قلب‌های ما پنجه افکنده است. به زودی، زمین ما را می‌بلعد و آسمان ما را له می‌کند! اشک بریزید و برگردید. شما را به خدا برگردید...

ای مردم! شما را به خاطر خودتان، برخیزید. برخیزید و با «دستی عظیم» بر صورت بدترکیب و زشت این غول‌های شاخ‌دار و دم‌دار و سم‌دار بزنید و دورشان بیندازید و فوراً و بی‌درنگ، «دست عظیم» مهدی علیه السلام را به یاری بفشارید تا جهان را به تسخیر خداوند درآورد و زمین را به «ارض الله الواسعه» بدل نماید و درخت «حیات طیبه» را در آن برویاند. سلام خداوند بر مهدی. سلام خداوند و فرشتگانش و جن و انس بر مهدی. اوست که زمین خدا را، زمین ما را به بهشتی قابل سکونت تبدیل می‌کند پس از آن که به جهنمی غیر مسکون بدل شده است. بهشتی سبزآبی بر طاق آسمان، با نورافشانی ماه و گرمای مهر، در همسایگی بهرام و ناهید ... بهشتی موقتی برای دستیابی به بهشت‌هایی ابدی که عرض آن، عرض آسمان‌ها و زمین است.

چه قدر این بهشت نزدیک است...! چه قدر دست‌یافتنی و ملموس است...! چه نشاط آور و روح‌افزاست...! چه بوی خوش و هوای دل‌ربایی دارد! چه شفاف و تازه و آشناست...! خیلی آشناست...! آری، آخر روی دیگر و حقیقی همین خانه‌ی ماست که امروز به مردارخانه‌ی سگ‌های هار و باتلاق مرده‌موش‌های طاعون‌زده بدل شده است!!

۱. فرازهایی از نامه‌ی ۱۹.

بهشتی سبزآبی بر طاق آسمان، با نورافشانی ماه و گرمای مهر، در همسایگی بهرام و ناهید کجا و این جهنم سرخ و کبود با سنگ‌فرش فحشا و جنگ و بیماری و فقر و گرسنگی و چهل و ترس و تنهایی...

هشدار، انداز، طبل، ناقوس،... ضجه، غرش، آژیر، خون، خاکستر، دود... چرا نمی‌شنوند خدایا! چرا نمی‌بینند؟! چرا احساس نمی‌کنند؟ چه خورده‌اند و چه نوشیده‌اند و چه کرده‌اند که نه می‌شنوند و نه می‌بینند و نه لمس می‌کنند...؟؟ بدترین دوران بشر و سیاه‌ترین عصر زندگی بر روی زمین؛ و خطرناک‌ترین لحظات زندگی بر روی خاک...

به خدا سوگند، هم‌اکنون حال کسی را دارم که صدای گلوله‌های آغازین یک جنگ ویران‌گر و جهانی را می‌شنود. مانند صدای اولین گلوله‌هایی که در آغاز جنگ جهانی دوم شنیده شد!! چه ترسناک و درهم شکننده بود!! سپس مرگ و میر هزاران تن...

حال کسی را دارم که صاعقه‌ی قدرتمند و گوش‌خراش آغاز یک رگبار طولانی و سیل‌آسا را می‌شنود و می‌داند که چند دقیقه بعد خود را در دست امواج کف‌آلود و گل‌آلود سیلابی مرگ‌بار خواهد یافت. سیلابی که باز نمی‌ایستد تا همه چیز و همه کس را ببرد!!

حال کسی که صدایی مهیب از اعماق زمین را می‌شنود، از دوردست‌هایی دور، که با سرعتی مرموز و رعب‌آور نزدیک می‌شود و همراه خود زلزله‌ای بی‌سابقه را از دل زمین به همراه می‌آورد!! چه وحشتناک است شنیدن آن غرش کُر کننده و ترساننده، پیش از زلزله!! صدایی که نمی‌دانی از کجاست یا از کدام منبع است، اما لحظاتی بعد، سازه‌های غول پیکر اطرافت، مانند علف‌های تسلیم باد، چپ و راست می‌شوند!!

حال کسی که مقابل ستون انفجار بسته شده است و صدای چاشنی انفجاری را می‌شنود، و منتظر ۴ ثانیه‌ی دیگر است که دیگر هیچ چیز نیست...!

حال کسی که پایش را روی مین می‌گذارد و جمع شدن فنرش را زیر پا لمس می‌کند و می‌داند که اگر آن را بردارد، برای همیشه از روی زمین برداشته خواهد شد!!

و حال کسی را دارم که سیلی‌های پیایی باد را بر صورتش درد می‌کشد، در حالی که گردبادی عظیم و توفنده را می‌بیند که سوی درختی که بدان بسته شده است، شتاب می‌کند و دقیقه‌ای بعد او را از درخت می‌کند و برمی‌دارد! با دستانش یا بدون دستانش!

آن چه پیش روی ما مردم است، بسی سخت‌تر و وحشتناک‌تر از آن چیزی است که اکنون حس می‌کنم و توصیف کردم. همیشه و همواره همین‌گونه بوده است! بشر وقتی که خواب است و بلا او را می‌پرانند، آن بلا، بسی سخت‌تر و سنگین‌تر از آن چه هست، برایش نمودار می‌شود...!

وقتی با صدای گلوله‌ی دشمنی که بر بالینت ایستاده از خواب می‌پری، دو بار مرگ را تجربه می‌کنی...!! دو بار!!!

دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «عصر وارونه»
۲. مقاله‌ی «نوری در تاریکی»
۳. مقاله‌ی «در حصار حاشیه‌ها»
۴. مقاله‌ی «مترسک»
۵. مقاله‌ی «افیون امنیت!»
۶. مقاله‌ی «جهان ما»
۷. مقاله‌ی «هزاره‌ی اهریمن»
۸. مقاله‌ی «آخرین امید؛ نقش نوجوانان در زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام»
۹. نکته‌ی «مهاجر بهشت»
۱۰. نکته‌ی «یک قدم مانده به صبح»
۱۱. نکته‌ی «دست هدایت؛ شعری از الیاس حکیمی»
۱۲. نکته‌ی «ظهور»
۱۳. نکته‌ی «جبرئیل»

